

دیوان حافظ. به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی  
خوانساری. تهران. انتشارات علمی. ۱۳۶۴.  
۱۶۰۰ ریال.

# اهتمامی بی اهمیت

بهاءالدین خرمشاهی

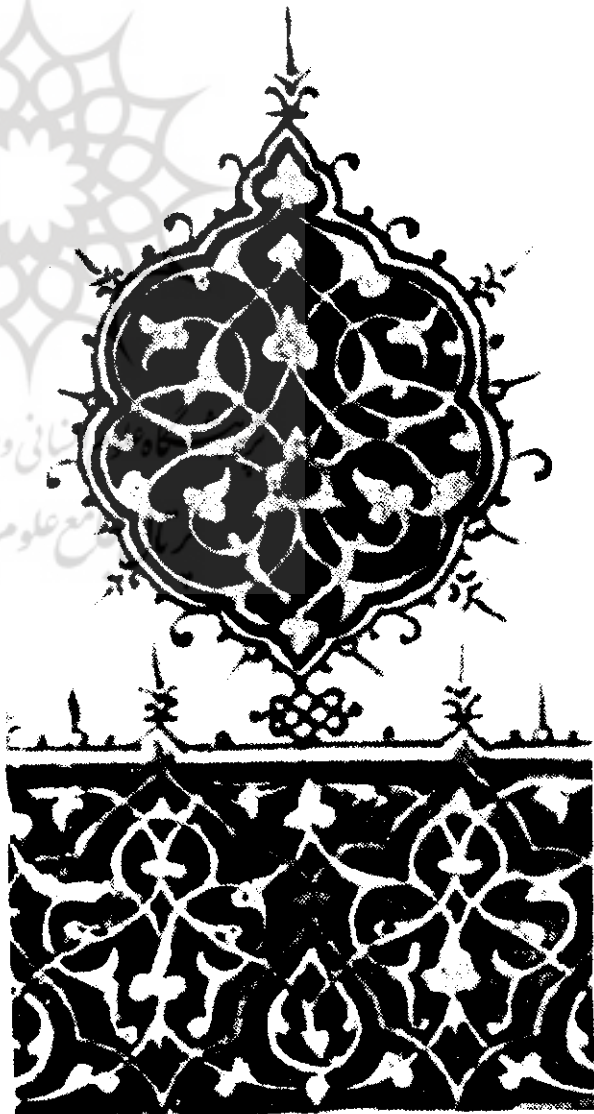
اخیراً تصحیح تازه‌ای از دیوان خواجه به همت آقای احمد سهیلی خوانساری، با ظاهری پیراسته، طبع را به زیور خود آراسته است. این طبع و تصحیح جدید دلایل موجهی برای ظهور خویش ندارد و در عرصه حافظ‌شناسی چیزی را جابه‌جا نمی‌کند. این تصحیح تازه - به شهادت آنچه در این نقد مطرح خواهد شد - در میاز تصحیحات نیم قرن اخیر متوسط است، اگر نازل نباشد. تصحیح عالمانه علامه قزوینی - دکتر غنی که جای خود دارد، دیوان مصحح جلالی نائینی - نذیر احمد، همچنین تصحیح دکتر عیوضی - دکتر بهروز، و از همه مهمتر کوشش اخیر استاد خانلری که به یکسان با استقبال عامه و اهل نظر مواجه شده، حتی کوشش بی‌سر و صدای آقای دکتر یحیی قریب، همه و هر یک به میزان قابل ملاحظه‌ای از اهتمام آقای سهیلی خوانساری روشمندانه‌تر و محققانه‌تر است. صحت و قدمت متون مبنای طبع ایشان نیز مسلم نیست، و حتی اگر طبق گفته مقدمه باشد، باز هم اهمیت طراز اولی ندارد.

مصحح محترم در مقدمه این دیوان به تلویح و تصریح شعر و شاعری (حداکثر یعنی همان ناظم بودن) هر مصححی را همچون شرط لازم و کافی برای حافظ‌شناسی و تصحیح دیوان خواجه جلوه داده است. و علامه قزوینی و دکتر غنی را به خاطر این بی‌هنری تخطئه کرده، فاقد صلاحیت تصحیح دیوان حافظ شمرده است.

پیداست که علامه محمد قزوینی، مؤسس روش علمی تحقیق تاریخی و ادبی و تصحیح متون - که اغلب محققان دقیق و مصححان صدیق این مملکت دنباله‌گیران طریقت او هستند - خویشندارتر و خردمندتر از آن بوده است که بی‌محابا به خیل عظیم کلیشه‌سرایان و قافیه‌بندان و رج‌زنان قوافی قصیده و غزل بپیوندد و آبرویی را که از راه علم و تحقیق حاصل کرده در قمار شعر بر باد دهد.

قزوینی که هم قدر خویش و هم ارج شعر را نیک می‌شناخت، ترجیح داد که جزو آن خیل عظیم در نیاید، و این حق‌شناسی و حقیقت‌بینی او خود هنری است کمیابتر از شعر و شاعری. نظامی گنجوی با آن جلالت قدر و مقام شامخی که در شعر فارسی دارد، در مقام فروتنی و انتقاد از خود می‌گوید:

در دلم آید که گنه کرده‌ام  
کاین ورقی چند سیه کرده‌ام



آری انسجام درونی ای که خود شاعر مراد و مراعات نکرده، چگونه با کوششهای بیرونی ما قابل حصول است؟

۲) مصحح در تصحیح این متن: الف) از ذکر نسخه بدل احتراز جست. یعنی خیال خودش را از حساسی که باید مدام به خوانندگان پس بدهد، بالمره راحت کرده است؛ ب) آنچه را که کلام و سخن حافظ دانسته [این دانستن از دخالت ذوق و سلیقه شخصی و عدول از متون مبنا حکایت دارد] متن قرار داده؛ پ) و غزلهای مشکوک و منتسب را [با چه معیاری؟] از میان غزلها خارج ساخته، و از همه مهمتر وثابت نشده تر: ت) هیچ کلمه‌ای را قیاسی تصحیح نکرده است.

۳) اساس تصحیح چهار نسخه بوده ولی گاه به نسخ چاپی مشهور هم مراجعه شده. آن چهار نسخه عبارتند از: الف) نسخه محفوظ در کتابخانه ملك که تاریخ ندارد و احتمالاً متعلق به اواسط قرن نهم است؛ ب) نسخه شماره ۵۹۳۳ همان کتابخانه، مورخ ۸۹۲ ق؛ پ) نسخه کتابخانه حیدرآباد مورخ به سال ۸۱۸؛ ت) نسخه پیرحسین کاتب، مورخ ۸۷۱.

کژیها و کاستیهای متن مصحح حاضر به نظر قاصر اینجانب از این قرار است:

۱) نخست در پرده ابهام گذاشتن شیوه تصحیح و معرفی ناکردن متون مبنا چنانکه سزاوار یا چنانکه مرسوم است. چیزی که می‌توان از این سکوت دریافت آن است که متون مبنا چندان اهمیتی ندارد. سه تایی آنها در حدود يك قرن بعد از وفات حافظ است و چهارمی که از نظر تاریخ (۸۱۸ ق) اهمیت دارد، معلوم نیست پنج یا پنجاه یا پانصد غزل در بر دارد. سزاوار بود به جای ثابت کردن بی‌روشی و شعرندانی علامه قزوینی این مسائل در مقدمه مصحح روشن می‌شد. و کاش صفحات تاریخ‌دار این نسخ، زینت‌افزای مقدمه می‌گردید.

۲) همه اهل تحقیق می‌دانند که ثابت‌ترین و زودیاب‌ترین عنصر غزل، همانا قافیه یا قافیه و ردیف آن است. لذا مصححان روشمند و سرآمد همه آنان علامه قزوینی، دیوان خواجه را دقیقاً بر مبنای الفبای قافیه و ردیف مرتب کرده‌اند. یعنی دست‌چپی‌ترین کلمات پایانی ابیات غزل را مبنا گرفته‌اند.

بعضی متفنان، تذوقی به خرج داده‌اند و بی‌آنکه اهمیت سرعت بازیابی این روش را دریابند، کلمه اول غزل را مبنا قرار داده‌اند. حال آنکه کلمه اول غزل یکی بیش نیست، و لذا فرار است ولی کلمه پایانی به تعداد ابیات غزل است و به خاطر صلابت و تشخیص قافیه به یاد ماندنی تر است. توضیح آنکه اگر يك غزل فی‌المثل هشت بیت داشته باشد، به صرف به یاد داشتن یکی از کلمات قافیه (و نه تمام بیت) می‌توان غزل را در دیوانی که به این

خداوند از سر تقصیر آن خیل عظیم بگذرد که جمله آب در هاون می‌کوبند و گاو نر می‌دوشند و به قحطی کاغذ - که امروزه حکم کیمیا دارد - دامن می‌زنند.

در پایان این معترضه، در پاسخ کسانی که مغرور تراوشهای عروضی طبع خود شده‌اند، از جانب مرحوم علامه قزوینی، و از زبان انوری باید گفت:

ضایع از عمر من آنست که شعری گویم  
حاصل از عمر تو آنست که شعری گوئی

□

جان کلام مقدمه مصحح از این قرار است:

۱) «طریق اختیار توالی ابیات بر اساس نسخ قدیمی برای سخن‌شناس [کدام سخن‌شناس؟] آسان است، کما اینکه نگارنده پس از اندک مقابله و تأمل میان نسخ کهن که در دست داشت، نسخه خط پیرحسین کاتب، مورخ به سال ۸۷۱ را بهتر از سایر نسخ دانسته و همان را اساس نظام و توالی ابیات قرار داد» (ص ۷). ادعای توالی منطقی داشتن ابیات غزل حافظ چندان نامحققانه است که نفی آن نیاز به کوشش چندانی ندارد. راحت‌ترین راه اثبات خلاف این مدعا مراجعه به نص غزلهای حافظ، در هر چاپ یا نسخه خطی آن است. در میان نزدیک به پانصد غزل حافظ، شاید به زور و زحمت بتوان هشت ده غزل یافت که به نوعی و تا حدی انسجام معنایی و ترتیب و توالی کمرنگی داشته باشد. واحد اصلی و اصیل شعر حافظ، چنانکه آقای دکتر رضا براهنی در آثار خود به درستی اشاره کرده است بیت است؛ و این شیوه غزلسرای، یا بلکه تک‌بیت‌سرای همان است که آربری، اسلام‌شناس و ایران‌شناس معروف، به انقلاب حافظ در غزل تعبیر کرده است. نگارنده این سطور در جای دیگر بحث مستوفایی در این باره کرده است (← ذهن و زبان حافظ، فصل «قرآن و اسلوب هنری حافظ») و در اینجا از تکرار یا ادامه آن پرهیز می‌کند. و فقط این نکته را می‌افزاید که اگر به مدد کامپیوتر و سایر ابزارهای پیشرفته هم هر غزل حافظ را به انواع توالیهای ممکنه در آوریم، یعنی هر بیت را در سراسر جاهای ممکن در يك غزل بالا و پایین ببریم، باز هم آن کیمیای موهوم پدید نخواهد آمد و به منسجم‌ترین شکل دست نخواهیم یافت. چه اختلاف نظر داورانی هم که باید اظهار نظر کنند پایان‌ناپذیر است.

شیوه مدون و مرتب شده باز یافت. یعنی هشت بار کارآیی اش از کلمه اول غزل بیشتر است.

نوظهورترین و درواقع قدیمترین و غیرفنی ترین روش این است که از تدوین آشفته نسخه‌ها تبعیت کنیم که فقط حرفها را از هم جدا می کردند و دیگر در میان آنها رعایت تقدم و تأخر حروف دیگر را نمی کردند. با کمال تعجب و تأسف، روش جمع و تدوین آقای سهیلی خوانساری هم همینطور یعنی درهم و برهم است. نه بر مبنای اول غزل است (که راهی به دهی است) و نه بر مبنای کلمه قافیه. لذا برای یافتن يك غزل که فی المثل قافیه دال دارد، باید تمام حرف دال را جست و جو کرد.

۳) غلط خوانیها و تصحیفاتی که در این تصحیح راه یافته و بعضی مطابق بعضی از متون مبنا بوده که لازم بوده با کمک متون دیگر از جمله متون معتبر چاپی که به آنها اشاره شده، اصلاح می شد. و بعضی به دخالت ذوق و سلیقه شخصی است و با عدول از همه یا بعضی از متون مبنا. تصحیح متون، آمیزه‌ای از روایت و درایت می خواهد. وگرنه منعکس کردن همه کزیها و کاستیها به معنای امانت داری علمی و تمسک به متن نیست، وگرنه چاپ عکسی هر متنی، علمی ترین کار به حساب می آمد.

منصفانه باید گفت روایت یا تصحیح آقای سهیلی خوانساری همواره هم بیراه نیست و چندین مورد هست که ضبط ایشان بر ضبط قزوینی ترجیح دارد. از جمله: ترکان پارسی گو (قزوینی: خوبان پارسی گو)؛ می دمد هر کسش افسونی... (قزوینی: می دهد...); ماهم این هفته شد از شهر و به چشم سالیست (قزوینی: ما هم این هفته برون رفت و به چشم سالیست). در غزلی به مطلع «غلام نرگس مست تو تاجدارانند» ظاهراً در طبع قزوینی در ابیات مختم به قافیه «سوگوارانند» و «بیقرارانند» این دو کلمه جایجا شده، و در این طبع در جای طبیعتر خود آمده است. یعنی برعکس قزوینی است. دیگر: چشم آندم که ز شوق تو نهم سر به لحد (قزوینی: نهد سر به لحد)؛ گوهر معرفت اندوز (قزوینی: آموز). ولی اینها دلایل کافی برای اقدام به يك تصحیح تازه و انتشار آن نیست. چه همه این محسنات را طبعهای دیگر از جمله طبع استاد خانلری داراست.

□

اینک فهرست وار به تصحیف خوانیها یا تغییر و تغلیطهای عمدی که در طبع و تصحیح حاضر هست اشاره می کنیم. اینها که بر می شماریم موارد برجسته و فاحش است، وگرنه سیاهه تفصیلی همه از ریز و درشت، دست کم دو برابر این حجم است. مبنای بررسی و مقایسه ما دو دیوان مصحح قزوینی - غنی، و خانلری است، با نظر به موازین ادبی (به قول مصحح محترم: «سبک شناسی»). و هر جا گفته شود که ضبط قزوینی و خانلری

چنین است، باید در نظر داشت که به عبارت صریحتر در حدود ۳۰ متن، که متون مبنای این دو تصحیح بوده، چنین است. دیگر اینکه وقتی می گوئیم ضبط قزوینی و خانلری چنین است، چه بسا ضبط بسیاری از تصحیحهای معتبر دیوان حافظ هم، از جمله آنها که نام بردیم، با این دو تصحیح موافق است.

این نکته هم ناگفته نماند که ما در این نقد فقط به غزلها پرداخته ایم، و در آنها هم فقط متعرض يك فقره از اشکالات که ضبط نادرست يك یا دو کلمه باشد شدیم. و دو فقره دیگر را فرو گذاشتیم؛ یکی ابیات بی اصالتی که در این تصحیح هست، دوم ابیات اصیلی که در این تصحیح نیست، که بررسی آنها خود درخور نقد دیگری است.

اما از نظر راه دادن یا ندادن غزلهای مشکوک، باز اگر بر مبنای قزوینی و خانلری بسنجیم باید گفت در طبع حاضر که ۴۸۹ غزل - یعنی سه غزل بیشتر از طبع خانلری و شش غزل کمتر از طبع قزوینی - دارد، انصافاً غزلهای نامأنوس و مشکوک و غیر اصیل - با هر معیار و مبنایی که بسنجیم - راه نیافته است.

#### ● تغییر ده قضا را

ضبط آقای سهیلی چنین است:

در کوی نیکامی ما را گذر ندادند

گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را (ص ۱۹)

ضبط قزوینی و خانلری: تغییر کن قضا را. ضبط سهیلی به احتمال قوی مطابق متون مبنا نیست، بلکه ناشی از میل مفرط ایشان به امروزین سازی تعبیرات دیوان حافظ است که به چندین نمونه آن در همین مقاله بر خواهیم خورد. حافظ دو بار دیگر «تغییر کردن» را به کار برده است:

۱) فی الجمله اعتماد مکن بر ثبات دهر

کاین کارخانه ایست که تغییر می کنند

۲) آنچه سعی است من اندر طلبت بنمایم

اینقدر هست که تغییر قضا نتوان کرد

اصولاً تا قرن حافظ «تغییر دادن» به معنایی که امروزه به کار می بریم، صورت استعمال نیافته بوده است. چنانکه اشاره شد یکی از نمونه‌های ضعف تحقیق مصحح در این کار همانا امروزین سازی کلمات و تعبیرات حافظ و نسبت دادن تعبیرات

قرن چهاردهم - پانزدهم، به شعر قرن هشتم است. یعنی همان عیب و اختلال که در عرف تحقیق به آن anachronism (خلط کردن زمان، پی نبردن به اقتضای زمان و مختصات سبکی، اعم از تاریخی و ادبی و هنری و علمی هر دوره) گویند. نمونه‌های این اختلال در این تصحیح بسیار است. از جمله همین «تغییر ده» به جای: تغییر کن؛ عطر دامت (ص ۱۱۱) به جای: عطف دامت، که ضبط قزوینی و خانلری است (لغت نامه دهخدا هم مدخلی تحت عنوان «عطف دامن» دارد)؛ درك سخن نمی‌کند (ص ۱۱۲) به جای: درد سخن نمی‌کند، که ضبط قزوینی و خانلری است (نیز نگاه کنید به لغت نامه دهخدا). اصولاً «درك کردن» يك مصدر مرکب جدید است که شاید سابقه کاربردش به پیشتر از عصر مشروطیت نرسد. گلِ نسرین (ص ۱۶۳) (آنکه رخسار ترارنگ گل نسرین داد) به جای: گل و نسرین که ضبط قزوینی و خانلری است (برای تفصیل در این باب نگاه کنید به ذهن و زبان حافظ، صفحات ۱۷۴-۱۷۵)؛ همچنین: از آنرو مشوشم (ص ۲۷۹) به جای: ایرا مشوشم، که ضبط قزوینی و خانلری است.

#### ● تغییر جای دو مصراع

در غزل معروف «صلاح کار کجا» جای مصراعهای دوم و چهارم برخلاف قاطبه نسخ چاپی معتبر و مشهور - حتی نامعتبر و نامشهور - عوض شده است، به این صورت:

صلاح کار کجا و من خراب کجا

سماع و عطف کجا نغمه رباب کجا

چه نسبتست به رندی صلاح و تقوی را

بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا (ص ۲۰)

طبق این ضبط «صلاح کار» معادل گرفته می‌شود با «سماع و عطف» که اشکالی ندارد، ولی لنگه دیگرش یعنی «من خراب» قرینه‌سازی می‌شود با «نغمه رباب» که ریک است یعنی ربطی و شباهتی بین «من خراب» و «نغمه رباب» نیست.

ضمناً در کلمه «رباب» روی حرف اول ضمه گذاشته شده که غلط است (نگاه کنید به حافظ و موسیقی و کتب لغت معتبر عربی و فارسی). نمونه‌ای از اعراب‌گذاریهای نادرست این تصحیح را در بخش دیگری خواهیم آورد.

#### ● خاک هندو

ضبط سهیلی:

اگر آن ترك شیرازی بدست آرد دل ما را

بخاک هندویش بخشم سمرقند و بخارا را (ص ۲۱)

گمان می‌کنم واکنش بیشتر خوانندگان هم این باشد که «خاک هندو» غلط چاپی است. جمیع حافظهای مطبوع «خاک هندو»

دارند. حافظ در جای دیگر گوید:

سواد لوح بیش را عزیز از بهر آن دارم

که جان را نسخه‌ای باشد ز لوح خال هندویت

برای پرهیز از تطویل از ارائه شواهد کاربرد خال هندو در ادب

قبل از حافظ صرف نظر می‌کنیم.

#### ● ازین... دانست / درین... دانست

ضبط سهیلی:

آن شد اکنون که ز ابنای عوام اندیشم

محتسب نیز ازین عیش نهانی دانست (ص ۶۰)

ضبط مصراع دوم در قزوینی و خانلری: محتسب نیز درین عیش نهانی دانست. «ازین دانستن» معنی ندارد. ولی «در این دانستن» یا «در کاری دانستن» به تصریح استاد خانلری یعنی «آشنای آن بودن، در کاری دست داشتن، مهارت داشتن» (دیوان حافظ، مصحح خانلری، بخش دوم، ص ۱۱۸۳ که شواهدی نیز از ادب قدیم نقل شده). در مرصاد العیاد آمده است: «و چون کسی را یابد که در آن حرفت نداند و بهای آن متاع نشناسد، بروی اسب ندواند و به قیمت افزون بدو نفروشد» (ص ۵۳۹) و مصحح مرصاد العیاد شرح مفصل مستندی در این باب، در بخش تعلیقات نوشته است (صفحات ۶۶۸-۶۶۹) و مثالهای فراوانی نقل کرده است.

#### ● تیماری صبا

ضبط سهیلی:

دل ضعیفم از آن می‌کشد به طرف چمن

که جان ز مرگ به تیماری صبا ببرد (ص ۱۹۵)

ضبط قزوینی و خانلری و جمیع نسخ معتبر: ... به تیماری صبا ببرد. «تیماری» کلمه مجعول و نادرست و بی سابقه‌ای است. علت پناه بردن به این کلمه غلط (چه از سوی مصحح و چه از سوی کاتب) درست‌تر نیاختن معنای بیت و نشناختن «بیماری صبا» است که در شعر فارسی از چندین قرن قبل از حافظ تا چندین قرن پس از او در غزل و قصیده به کار رفته است. در شعر فارسی و نیز عربی صبا و نسیم را بیمار می‌شمارند چرا که گاه آهسته و ضعیف می‌وزد یا حتی متوقف می‌گردد و دوباره به راه می‌افتد و مجموعاً مانند انسان بیمار، افتان و خیزان و بیحاله‌انه سیر می‌کند (برای تفصیل در این باره نگاه کنید به حواشی غنی بر دیوان حافظ، صفحات ۹۲ و ۴۷۹). خوشبختانه حافظ چندین اشاره صریح به بیماری صبا دارد:

(۱) چون صبا با تن بیمار و دل بی طاق

به هواداری آن سروخرامان بروم

(۲) با صبا افتان و خیزان می روم تا کوی دوست  
وز رفیقان ره استمداد همت می کنم

(۳) با ضعف و ناتوانی همچون نسیم خوش باش  
بیماری اندرین ره بهتر ز تندرستی

و معنای بیت از این قرار است: دل ضعیف و بیمارگون من از آن میل به چمن و گشت و گذار دارد که مگر با توسل به امداد نسیم آهسته خیز و افتان و خیزان صبا حالش بهتر شود و از دست مرگ جان بدر ببرد. آری بیماری صبا هم مانند بیماری چشم یارست که باید هر دورا حمل به صحت کرد!

از بیم درازتر شدن بحث، از نقل شواهدی دیگر از سایر شعرا درباره بیماری صبا خودداری می کنم.

● چشم جاودانه  
ضبط سهیلی:

قیاس کردم و آن چشم جاودانه مست  
هزار ساحر چون سامریش در گله بود (ص ۲۱۸)  
ضبط قزوینی و خانلری: ... آن چشم جاودانه (به تقدیم دال به واو). نیاز به احتجاج ندارد که در شعر فارسی چشم «جاودانه» نداریم.

● بردور / از دور  
ضبط سهیلی:

چشم آوده نظر برخ جانان دورست (ص ۲۳۹)  
ضبط قزوینی و خانلری: ... از رخ جانان دورست. پیداست که «دور» با «از» به کار می رود نه با «بر».

● جامه ازرق  
ضبط سهیلی:

چندان بمان که جامه ازرق کند قبول  
بخت جوانت از فلک پیر زنده پوش (ص ۲۶۱)  
ضبط قزوینی و خانلری: خرقه ازرق. جامه پذیرفتن اگر هم معنایی داشته باشد، سابقه‌ای و آدابی و اهمیتی ندارد. آنچه مهم است خرقه پذیرفتن - به رسم صوفیه - است. صفت «ازرق» (کبود) هم قرینه‌ای است که نشان می دهد خرقه درست است. همچنین مصراع دوم که حکایت از «پیر» دارد مؤید خرقه است. چه پیر، خرقه می بخشد، نه جامه.

● واو زائد  
ضبط سهیلی:

دلم از پرده بشد حافظ خوش لهجه کجاست  
تا بقول و غزلش ساز و نوایی بکنیم (ص ۲۹۵)



نبط قزوینی: ... ساز، نوایی بکنیم. یعنی نوایی ساز کنیم. ضبط خانلری مانند سهیلی است ولی اشکال این ضبط همان است که قای دکتر هر وی گفته‌اند و آن این است که «نوا کردن» نداریم.

ضبط قزوینی و خانلری: نیفکند (فعل منفی). اگر مهر جمال معشوق عکسی و پرتوی بر عاشق افکنده باشد جای شکر است نه شکایت. یعنی مصراع دوم با مصراع اول جور در نمی‌آید.

#### ● اهل خرد

ضبط سهیلی:

نشان اهل خرد عاشقیست با خوددار

که در مشایخ شهر این نشان نمی‌بینم (ص ۳۱۷)

ضبط قزوینی و خانلری و جمیع نسخ معتبر و غیر معتبر: نشان اهل خدا... حدیث تعارض و تقابل عشق و عقل، در شعر و عرفان یرانی و اسلامی سابقه‌ای کهن و شهرتی عالمگیر دارد. در این صورت چگونه نشان اهل خرد (= عاقلان که نقطه مقابل عاشقان هستند) عاشقی است؟ حافظ در جاهای دیگر گوید:

(۱) قیاس کردم و تدبیر عقل در ره عشق

چو شبنمی است که بر بحر می‌کشد رقی

(۲) عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی

عشق داند که در این دایره سرگردانند

(۳) حریم عشق را در گه بسی بالاتر از عقلست

کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد

#### ● شاهانه نهاد

ضبط سهیلی:

قانع بخیالی ز تو بودیم چو حافظ

یارب چه گداهمت و شاهانه نهادیم (ص ۳۳۷)

ضبط قزوینی و خانلری: یارب چه گداهمت و بیگانه نهادیم. حافظ می‌گوید چقدر همت قاصر داریم که از تو و وصال تو به خیالی خشک و خالی قانع شده‌ایم؛ و این نیست مگر از پست همتی و بیگانه نهادی. و گرنه گداهمت با شاهانه نهاد قابل جمع نیست.

#### ● مزوجه خرقه

ضبط سهیلی:

ازین مزوجه خرقه نیک در تنگم

بیک کرشمه صوفی و شم قلندر کن (ص ۳۴۱)

ضبط قزوینی و خانلری: ازین مزوجه و خرقه... مزوجه نوعی کلاه است (نگاه کنید به حاشیه مفصل علامه قزوینی بر این کلمه) و ربطی به خرقه ندارد، مگر اینکه با او عاطفه به خرقه عطف شود.

#### ● بیفکند/ نیفکند

ضبط سهیلی:

مهر تو عکسی بر ما بیفکند

آئینه رویا آه از دلت آه (ص ۳۶۸)

#### ● ارادت

ضبط سهیلی:

من این دو حرف نوشتم چنانکه غیر ندانست

تو هم ز روی ارادت چنان بخوان که تو دانی (ص ۳۸۱)

ضبط قزوینی و خانلری: تو هم ز روی کرامت... این خلاف ادب است که «ارادت» را که باید به مرید و خادم و عاشق نسبت داد، به مراد و معشوق و مخدوم نسبت دهند. این درست مثل «بنده فرمودم» و «شما عرض کردید» می‌شود.

#### ● تحمل بکنیم

ضبط سهیلی:

ساغر ما که حریفان دگر مینوشند

ما تحمل بکنیم از تو روا می‌داری (ص ۳۸۶)

ضبط قزوینی و خانلری: ما تحمل نکنیم (فعل منفی). بسته به این است که شاعر و عاشق (که در واقع یک نفرند) غیرت داشته باشد یا نه!

#### ● و ذکرت؟

ضبط سهیلی:

فحبك راحتى فی كل حين

و ذکرت مونسى فی كل حال (ص ۳۹۶)

ضبط قزوینی و خانلری: و ذکرت مونسى... از قرینه «فحبك» و معنای کلمه و بیت معلوم است که «و ذکرت» درست است. پیداست که «و ذکرت» هیچ معنایی ندارد.

#### ● دست بگیرد

ضبط سهیلی:

شاید که به آبی فلکت دست بگیرد

گر تشنه لب از چشمه حیوان بدرآیی (ص ۴۰۴)

ضبط قزوینی و خانلری: دست بگیرد (فعل مرکب منفی). بنده در چاپ اول ذهن و زبان مطابق ضبط آقای سهیلی را پذیرفته بودم ولی به اشتباه خود پی بردم و در چاپ دوم استدراک کردم. برای تفصیل به آن کتاب (ص ۱۴۱-۱۴۲) مراجعه فرمایید.

#### ● بجوید/نجوید

ضبط سهیلی:

بجوید جان از آن قالب جدایی

که باشد خون جامش در رگ و بی (ص ۴۲۷).

قزوینی: نجوید (فعل منفی). خانلری این بیت را در متن ندارد، و در حاشیه مانند قزوینی ضبط کرده است. باری این بیت در مدح خون جام (باده) است. اگر فعل مثبت باشد نقض غرض شاعر و هجو باده خواهد بود.

### اعراب گذاریهای نادرست

اعراب گذاری متون ادبی امری سهل و ممتنع، ساده نما و خطیر است. چه اگر در مورد یا مواردی نادرست باشد، در تیراژ ۵۰۰۰ نسخه یا بیشتر) ضرب می شود و تا دهها و بلکه صدها سال بر صفحه روزگار باقی می ماند. بعضی اعراب گذاریهای این متن هست که اگر نبود بهتر بود، چرا که امکان دو قرائت را باز می گذاشت. فی المثل: میان عاشق و معشوق فرقی بسیارست (ص ۱۸۶) بهتر است با سکون قاف و فک اضافه خوانده شود. یا: کی اتفاق مجال سلام ما افتد (ص ۱۶۶) نیز بهتر است با سکون قاف و فک اضافه باشد. این دو قرائت اگر بدون حرکت و اعراب باشند، امکان هر دو قرائت برای خواننده هست. ولی با اعراب گذاری، دو امکان تبدیل به یک امکان می شود. در اینجا متعرض اینگونه موارد کمرنگ نمی شویم بلکه چندین مورد غلط فاحش بل افحش را مطرح می سازیم:

(۱) من که در آتش سودای تو آهی نزنم

کی توان گفت که برداغ دلم صابرنیست (ص ۸۶)

معنای بیت نشان می دهد که «بر داغ، دلم صابر نیست» درست است.

(۲) بی معرفت مباش که در من یزید عشق... (ص ۱۲۶)

به شهادت کلیه کتب لغت معتبر عربی و فارسی «من یزید» (به فتح میم) درست است.

(۳) ... گر بیکشم زهی طرب و ربکشد زهی شرف (ص ۲۶۸)

اولاً معلوم نیست «بکشد» به ضم کاف و از مصدر کشتن باشد. مناسبتر آن است که همان از کشیدن و مانند «بکشم» اول باشد. ثانیاً «بکشد» (به کسر کاف) تلفظ فارسی دری نیست (که به فتح کاف است) بلکه لهجه اخیر تهران است؛ و نباید چنین معیارهای بی اعتباری را در تصحیح متون راه داد. این هم یک نمونه دیگر از امروزین سازی شعر حافظ. در جاهای دیگر هم این اعراب گذاری تکرار شده: عشرت کنیم ورنه به حسرت کیشندمان... (ص ۳۰۱)

(۴) قُصَمَت هاهنالسان القال (ص ۲۷۹)

ضبط قزوینی: قُصَمَت.

(۵) ... وه که بس بیخبر از غلغل و بانگ جرسی (ص ۳۷۹)

پیدا است که با کسره لام اصلاً نمی توان بیت را درست خواند.

(۶) باد صبا ز عهد صبّی یاد میدهد... (ص ۳۸۲)

ضبط قزوینی: صِبّی (به کسر صاد) نگاه کنید به لسان العرب، سایر کتب لغت معتبر عربی.

(۷) یا مُبَسِّمًا یحاکمی درجاً من اللالی (ص ۳۸۵)

قزوینی و خانلری: یا مَبَسِّمًا... مَبَسِّم بر وزن مجلس یعنی دندان (های) پیشین (نگاه کنید به منتهی الارب، لغت نامه). اما مَبَسِّم در زبان عربی (اسم فاعل از «ابسام»؟) به کار نرفته است.

(۸) بلبلِ مظلّمِ واللّه هادی (ص ۳۹۲)

ضبط قزوینی و خانلری (مطابق قواعد عربیت): بلبلِ مظلّم...

(۹) بلغ الطاقه یا مقلة عینی بینی (ص ۳۹۵)

قزوینی اعراب کلمه «الطاقه» را ظاهر نکرده است. خانلری به درستی «الطاقه» ضبط کرده است. برای تفصیل نگاه کنید به شرح سودی ذیل این بیت.

(۱۰) اری اسامر لیلای لیلة القمری (ص ۴۰۶)

قزوینی اعراب کلمه «لیلة» را ظاهر نکرده است. ضبط خانلری مانند ضبط سهیلی خوانساری است و هر دو غلط است. چه «لیلة» قید زمان و به اصطلاح مفعول فیه برای فعل «اسامر» است و باید منصوب باشد. برای تفصیل نگاه کنید به شرح سودی.

(۱۱) ... علاج کی کنت آخرالدواء الکی (ص ۴۱۵)

ضبط قزوینی و خانلری اعراب را ظاهر نکرده است. «الدواء» یا باید به سیاق فارسی بدون همزه خوانده شود: آخرالدوا الکی؛ و یا اگر قرار است به سیاق عربی باشد آخرالدواء الکی درست است.

(۱۲) ... الاقی من هواها ما الاقی (ص ۴۲۱)

ضبط قزوینی و خانلری: «من نواها». سودی «هواها» دارد ولی می گوید «نواها» (یعنی دوری او) مناسبتر است. در هر حال «هوا» به ضم حرف اول درست نیست، و هوا (یا هوئی) درست است.

(۱۳) ... انا اصطبرت قتیلا و قاتلی شاکمی (ص ۴۲۲)

درستش «انا اصطبرت» است. یعنی همزه «اصطبرت» (از اصطبار = مصدر باب افتعال) همزه وصل است و با همزه قطع،

یعنی به صورتیکه آقای سهیلی اعراب گذارده، هم قاعدهٔ عربیت  
نقض می‌شود و هم وزن بیت مختل می‌گردد.

(۱۴) ... وهات شمسۀ کرم مطیب زاکی (ص ۴۲۲)

ضبط قزوینی و خانلری: شمسۀ کرم ... زیرا «شمسۀ» مفعول  
«هات» است و باید منصوب باشد (برای تفصیل نگاه کنید به شرح  
سودی).

(۱۵) دع التکاسل تغنم فقد جری مثل (ص ۴۲۲)

ضبط قزوینی و خانلری اعراب ندارد. «التکاسل» چون  
مفعول «دع» است باید منصوب باشد.

### غلطهای چاپی

در اینجا نمی‌توان فهرست مفصل اغلاط مطبعی را به دست  
داد. فقط به چند مورد برجسته - که به احتمال زیاد اشتباه کتابت  
نسخه‌ها بوده و به چاپ راه یافته - اشاره می‌کنیم: در اولین مصراع  
از غزلی که ردیف آن «چیست» است، بجای چیست، «نیست»  
آمده است (ص ۶۷)؛ بند بلا (ص ۱۶۳)، ضبط قزوینی و  
خانلری: بند و بلا؛ نازکی و طبع لطیف (ص ۱۰۱)، ضبط قزوینی و  
خانلری: نازکی طبع لطیف؛ بی ملالت و صد غصه (ص ۱۸۸)،  
ضبط قزوینی و خانلری: بدون واو؛ زان رهگذر که بر سر کوش  
چهارود (ص ۱۸۱)، چون یکبار «چهارود» در همین غزل به کار  
رفته، و این بیت با آن معنی نمی‌دهد، طبق ضبط قزوینی و  
خانلری: چرارود؛ ندای عارض (ص ۲۰۳)، که درستش: فدای  
عارض است؛ التهی دم (ص ۳۳۷) که درستش طبق ضبط  
قزوینی و خانلری: التهی ذم است (کلمهٔ اولی با نون، و دومی با  
ذال نقطه‌دار)؛ بغزه رونق و ناموس سامری بشکن (ص ۳۳۸)، که  
درستش «بغمزه» است؛ آنت روائح رندالحمی ... (ص ۳۹۶)،  
درستش طبق معنی و وزن شعر و ضبط قزوینی و خانلری: آنت ...؛  
همچنین: ... دالبا کهلال (ص ۳۹۷) که درستش طبق ضبط  
قزوینی و خانلری: ذالبا کهلال است (اسم فاعل از ذوب)؛  
عفت الدار بعد عافیته (ص ۲۷۹)، که درستش بعد عافیة است.

□

اشکالات کم اهمیت‌تر در این تصحیح تازه بسیار است ولی  
تصدیع بیش از این جایز نیست. آری اهتمام آقای سهیلی  
خوانساری که کوشش عالمانهٔ علامهٔ قزوینی را دست کم می‌گیرد  
و از تصحیح جدید دکتر خانلری به نیکی یاد نمی‌کند، به این دلایل  
و نمونه‌ها که عرضه شد، بی‌اهمیت است و ارزش آن از نظر  
صحت و دقت و ضبط و انضباط چیزی است بین متوسط و نازل.

